

خیانت در شاهنامه

(با نگاهی به دو داستان رستم و شغاد و سیاوش و سودابه)

انسیه معماریان

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

فردوسی، بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایران و شاهنامه، ارزش‌مندترین اثر حماسی در ادب فارسی است که می‌توان از چشم‌اندازهای گوناگون به آن نگریست.

داستان‌ها در شاهنامه، نقشی مهم و سازنده بر عهده دارند و از زاویه‌های مختلف قابل تحلیل و بررسی هستند. همچنین در این اثر جاودان و ارزش‌مند، صفات اخلاقی پسندیده و مذموم بسیاری وجود دارد که می‌توان در رابطه با هر یک از آن‌ها، مقالات متعددی را به رشته‌ی تحریر در آورد و کتاب‌های ماندگاری را تألیف کرد.

با توجه به این امر مهم، در این مقاله سعی شده است تا مبحث «خیانت» که به عنوان یکی از صفات ناپسند اخلاقی در متون دینی ما مطرح شده است، در دو داستان شاهنامه مورد بررسی قرار گیرد.

نگارنده در این مقاله می‌کوشد با واکاوی داستان‌های رستم و شغاد و سیاوش و سودابه، عنصر خیانت و دلایل بروز آن را تبیین نماید و درعین حال تأثیر این صفت ناپسند اخلاقی را بر جامعه و قهرمانان داستان‌های مذکور بررسی کند.

کلید واژگان: شاهنامه، خیانت، حسادت، سودابه، شغاد.

درآمد

خیانت در شاهنامه، عنوان مقاله‌ی حاضر است و مباحثی چون تقابل‌های رزمی و دوجنسی در شاهنامه، خیانت و بررسی دو داستان رستم و شغاد و سیاوش و سودابه از این منظر خاص، سرفصل‌های عمده‌ی این مقاله را تشکیل می‌دهند.

خیانت، به عنوان یکی از صفات ناپسند اخلاقی به شمار می‌رود که در تمامی متون مذهبی و دینی ما مورد نكوهش قرار گرفته و فردوسی نیز در شاهنامه با آوردن داستان‌هایی که خیانت، یکی از مفاهیم پر رنگ موجود در آن‌ها می‌باشد، به ارائه‌ی تصویری منحوس و زشت از این صفت مذموم اخلاقی پرداخته و در پی آن است که نسل‌های آینده را از تبعات شوم این صفت زشت آگاه نماید.

با توجه به این که نگرستن به آثار ادبی گذشته، راهی برای کم کردن فاصله با چنین آثار گران‌بهایی است تا ارزش و راز ماندگاری آن‌ها بیش از پیش آشکار گردد و نیز با عنایت به عدم توجه به مفاهیم کلیدی و مهمی چون خیانت در آثار ادبی فارسی و به ویژه داستان‌های شاهنامه به صورت گسترده و روش مند، بر آن شدم تا در حد بضاعت این مقاله، راه‌واره‌ای هرچند کوتاه را برای ادامه‌ی تحقیقات در این باره هموار سازم.

البته نظر به این که در این مقاله تنها دو داستان اصلی شاهنامه با درون‌مایه‌ی خیانت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است، می‌توان این مقوله را در داستان‌ها و شخصیت‌های دیگر این اثر جاویدان نیز بررسی کرد.

همچنین با توجه به این که در رابطه با جایگاه اخلاقیات در شاهنامه بحث شده است، می‌توان علاوه بر خیانت، دیگر آموزه‌های اخلاقی چون وطن‌دوستی در شاهنامه، شهامت، عشق و... را نیز مورد بررسی و واکاوی قرار داد.

لازم به ذکر است که برای ارجاع ابیات فردوسی در این مقاله از شاهنامه‌ی چاپ

به دست فردوسی برسد، شکل تازه و در نتیجه معنای دیگری یافته بود. سپس میراث تاریخی این فرهنگ کهن قومی، نصیب شاعری بزرگ شد که توانست آن را به نیکو ترین صورتی زنده کند. این اثر که بدین گونه سیری تاریخی داشته است، هنوز از رفتار بازمانده و اینک صدها سال است که این فرزند فردوسی در دیده‌ی نسل‌های نو رسیده، هر بار جلوه‌ای دیگر می‌یابد.

شاهنامه نه فقط بزرگ‌ترین و پرمایه‌ترین مجموعه‌ی شعر است که از عهد سامانی و غزنوی به یادگار مانده، بل که مهم‌ترین سند عظمت زبان فارسی و بارزترین مظهر شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران قدیم و خزانه‌ی لغت و گنجینه‌ی ادبیات فارسی نیز محسوب می‌شود، چنان که خود فردوسی نیز در این باره می‌گوید:

«از آن پس نمیرم که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام
هر آن کس که دارد هش و رای و دین پس از مرگ بر من کند آفرین»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۹، ۳۸۲، ۸۶۴ و ۸۶۵)

شاهنامه روایت نبرد خوبی و بدی است و پهلوانان، جنگ جویان این نبرد دائمی در هستی‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تقابل‌های دو به دو در شاهنامه

«از طلوع سام در شاهنامه در زمان فریدون تا غروب رستم در دوره گشتاسب، اصلی‌ترین جدال‌های شاهنامه یعنی جدال انسان با انسان اتفاق می‌افتد. این جدال‌ها اغلب جنبه‌ی جسمانی دارند و گاه به جدال‌های ذهنی و اخلاقی در انسان نیز کشیده می‌شوند. از این جمله جدال‌ها می‌توان به جدال کاوه و ضحاک، افراسیاب و نوذر، ضحاک و فریدون، سیاوش و سودابه، رستم و سهراب، سیاوش و گرسیوز، اغریث و افراسیاب، فرود و ریونیز، فرود و زراسب، فرود و طوس، بیژن و هومان،

در این داستان، عشق سودابه به سیاوش باعث می شود تا او به همسر خود خیانت کند و به این ترتیب یک تقابل دوجنسی با موضوع خیانت شکل می گیرد. اما در تعدادی از تقابل های مردانه ی شاهنامه نیز بحث خیانت کاملاً مشهود است. در این داستان ها خیانت می تواند باعث کینه توزی و یا حتی حسرت شود. از این دست می توان به داستان هایی چون رستم و شغاد، رستم و اسفندیار و رستم و سهراب اشاره کرد.

تقابل رستم و شغاد

در داستان رستم و شغاد که یکی از تقابل های مردانه ی شاهنامه محسوب می شود، به جز رزم، نمونه ای از حسادت ورزی و خیانت دیده می شود که در تمام متون دینی اعم از زردشتی، مسیحی و اسلامی در شمارخلفیات ناپسند قرار گرفته اند. شغاد، نابرداری رستم که در پی کشتن او است، به نیرنگ متوسل می شود و در نخچیرگاهی در کابل چاه های زیادی را بر سر راه رستم حفر می کند و سر آن ها را با شاخ و برگ درختان می پوشاند. آن گاه با توسل به نیرنگی دیگر به زابلستان می رود و از ستم شاه کابل که پدرزن او است، سخن می راند. رستم سراپا خشم، به کین خواهی برادر به سوی کابل می آید اما شاه کابل طبق نقشه قبلی با تقاضای بخشش، از رستم دعوت می کند که مدتی بیش تر نزد آن ها بماند و به نخچیر مشغول باشد. رستم نیز می پذیرد و در نهایت به همراه رخس در چاه نابرداری فرو می افتد و به این ترتیب زندگی بزرگ ترین پهلوان شاهنامه پایان می پذیرد.

«حسادت، منشأ بسیاری از اشتباه کاری ها و نامردمی ها است و جای شگفتی نیست که این خوی زشت و اهریمنی، شغاد نابردار را نیز به نابودی جهان پهلوان وا داشته است.» (نگهبان، ۱۳۸۱: ۱۸)

در واقع «مرگ رستم در نتیجه‌ی بد اندیشی و بدگوهری شغاد و حسادت درونی اش نسبت به وی اتفاق می افتد و رستم قربانی دسیسه و خیانت برادر ناتنی خود می شود که نماد نیرنگ و فریب کاری است و چهره‌ای منفور دارد.» (همان: ۶۳)

البته در پایان این داستان، رستم نیز به نیرنگ دست می یازد و در آخرین لحظات زندگی خویش، هنگامی که به نا جوانمردی شغاد پی می برد، از او می خواهد که تیر و کمانی در اختیار او قرار دهد تا از هجوم حیوانات در امان باشد و زمانی که شغاد تیر و کمان را به او می دهد، آن گاه رستم، قاتل خود را با تیر به درخت می دوزد و پیش از مرگ، کین خود را از نابرداری می ستاند:

«شغاد آمد آن چرخ را بر کشید به زه کرد و یک بارش اندر کشید
 بخندید و پیش تهمتن نهاد به مرگ برادر همی بود شاد»
 (فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۳۳۳، ۱۹۹ و ۲۰۰)

خیانت

«خیانت و نقض عهد، امری غیر اخلاقی است که فرد تنها به این دلیل که حاضر نشده شرایط خروج از عهد را بر خود تحمیل کند، حق دیگری را پایمال می نماید و هیچ توجیه اخلاقی ندارد، چون فرد می توانسته بدون نقض عهد، با دادن خسارتی از عهد خارج شود.» (متقی، ۱۳۸۸: ۱۰)

اساساً هم در اخلاق اسلامی و هم در اخلاق غربی بر تعهد و عدم نقض عهد (خیانت) تأکید بسیاری شده است. در متون اسلامی به طور مکرر به آیات و روایاتی بر می خوریم که نقض عهد و خیانت را گناهی بزرگ شمرده و افراد را به دوری از آن توصیه کرده اند.

خداوند متعال در سوره‌ی آل عمران می فرماید: «کسی که به عهدش وفا کند و

و شرم، چشمان خود را از حلقه در می آورد.» (همان: ۲۰۲)

بررسی دو نمونه از خیانت در شاهنامه

پس از توضیح و بررسی اجمالی دو نمونه از تقابل های دو جنسی و تقابل های مردانه در شاهنامه و نیز پس از تحلیل بحث خیانت، اینک به بررسی دو خیانت کلیدی و بنیادی شاهنامه می پردازیم.

در این بخش، یک خیانت از جنس اول (رستم و شغاد) و یک خیانت از جنس دوم (سودابه و سیاوش) به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

جنس اول؛ رستم و شغاد

همان طور که پیش از این اشاره شد، در داستان رستم و شغاد، یک نوع تقابل مردانه دیده می شود که علاوه بر رزم، مسائلی چون حسادت، خیانت و حتی تقدیر در شکل گیری آن نقشی اساسی دارد.

داستان رستم و شغاد مانند بسیاری از داستان های شاهنامه، دارای محتوایی غنی و سرشار از هیجان و تحرک است و نیز اهمیت خاصی از جهت پایان غم انگیزش دارد، که در واقع پایان حیات رستم و اختتام پهلوانی های شاهنامه است و پایان حیات رستم برابر است با به سوگ نشستن آرزوهای یک ملت...

رستم

«رستم، مردانه ترین رزم آور حماسه های ملی ایران است. او جهان پهلوانی یگانه و بی همتا است که بی بدیل از زهدان تاریخ و اسطوره زاده شده است. مردی است یزدان شناس، زیرک و هنرمند، با تدبیر و دوراندیش، عاشق ایمان و ایران خویش، در

دوستی استوار است و در وفاداری، پایدار. عمری طولانی دارد که گویی به درازنای آرزوهای ملتی می ماند که خود را در او خلاصه می کند.» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۳۴)

رستم اسطوره ای است که هر ایرانی را در لحظه های ناامیدی به وجود یک ناجی معتقد و امیدوار می سازد.

«زندگی پر فراز و نشیب رستم، نمایشی از زندگی قوم ایرانی در طول زمان است. او در طول سال ها پیکار بی امان خویش، رنج ها برده و با پیل و شیر و ازدها و نیز دشمنان هول انگیز و مخالفت آفرین جنگیده است و یک دم آرام نیافته تا افتخار و سربلندی ایران را نگاهبان باشد و آرامش و آسایش را به همگان ببخشد. بدین ترتیب رشته ی حیات و آرزوهای ایرانیان به جان این پهلوان بسته است و طبیعی است که مرگ رستم، نقطه ی اوج ناامیدی ها باشد و سقوط او در چاهی شوم که برای به دام انداختن او، حریصانه دهان گشوده است، پایان راهی است که هیچ کس یارای باز از سر گرفتن و درنوردیدن و ادامه ی آن را ندارد.» (همان: ۴۵)

مهدی اخوان ثالث در شعر «خوان هشتم»، به کشته شدن رستم به دست نابرداری خود، شغاد اشاره می کند و جریان مرگ رستم را خوان هشتم می نامد. زیرا جهان پهلوان، پیش از این در هفت خوان مهیب و طاقت فرسا، همه ی دیوها و دشمنان را به هلاکت رسانده و اینک در آخرین خوان زندگی خویش، گرفتار نیرنگ و تزویر شده است:

«پهلوان هفت خوان، اکنون

طعمه ی دام و دهان خوان هشتم بود

و می اندیشید

که نبایستی بگوید هیچ

بس که بی شرمانه و پست است این تزویر.
چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...» (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۶۸)

شغاد

«شغاد، این نابردار بد نهاد و دیوسیرت که ستارگان نیز پیش از این بر شومی و نحوست او گواهی داده بودند، با بهانه‌ای پست و حقیر و با کینه توزی و حسادتی که در وجود خود نسبت به رستم دارد، جهان پهلوان را می‌کشد و به این ترتیب خبث درونی اش را برملا می‌سازد، شومی و خباثتی که به گفته‌ی پیش‌گویان، با وی زاده شده است» (پزشکی، ۱۳۸۲: ۵۸):

«گرفتیم و جستیم راز سپهر
ندارد بدین کودک خرد، مهر»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۴۰)

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه‌ها و نفرت‌ها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش

جنگ‌ها از آن زبانه می‌کشد و همه چیز را در کام خود فرو می‌برد و خاکستر می‌کند. مهم‌ترین عامل کینه توزی و عداوت، جهل و بدبینی است بل که خود بینی و خود برتر بینی می‌باشد. انسان‌های کینه توز، طبعی پست و فرومایه دارند و چون از دشمن خود انتقام می‌کشند، حالت سرمستی و غرور می‌یابند و دل‌های آدمیان پست و مغرور، نور الهی را بر نمی‌تابد. از این رو، خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «مؤمنان از خدا می‌خواهند که دل‌هایشان را از کینه‌ی دیگران پاک سازد.» (قرآن مجید، حشر: ۱۰)
بنابراین «کینه توزی، همان‌گونه که مانع از حرکت دل به سوی کمال می‌شود، از

خردورزی و عقلانیت انسان نیز جلوگیری می‌کند.» (جوهری، ۱۳۸۹: ۲۶)

از لحاظ علم روان‌شناسی نیز «کینه توزی یک مجموعه‌ی هیجانی است که

بخشی از آن مجموعه، قاعداً خصیصه ی خشم و خصومت می باشند. خصیصه ی خشم، یک خصیصه ی بین موقعیتی (Cross-Situational) است. خصومت یک دید منفی کلی به دیگران، جهان و آینده است.

پیش از این، ورتینگتون (۱۹۹۸) این فرضیه را مطرح کرد که سازوکار اصلی کینه توزی، شرطی سازی ترس است. با این وجود اخیراً او از این دیدگاه حمایت کرده است که خشم یا ترس (یا هر دو) می توانند موجب افزایش کینه توزی شوند که

از طریق نشخوار ذهنی به بار می نشیند.» (زارع، ۱۳۸۷: ۲۵ دی)

با توجه به این نظریه ی ورتینگتون، می توان گفت شغاد به دلیل خشم و ترسی که از رستم داشت، او را به ورطه ی مرگ کشانید. خشم او از باج گرفتن رستم از پادشاه کابل که پدر زن شغاد بود و ترس او از قدرت مندی رستم و این که روزی با او سر ناسازگاری بگذارد، باعث شد که نقشه ی قتل رستم را طرح ریزی کند. همچنین ترس او از این که در کشتن رستم موفق نشود و رستم با آگاهی از نقشه ی او، خود وی را به قتل برساند، موجب شد تا برای کشتن رستم چاه های هولناک مرگ را مهیا سازد و او را به طرز نا جوانمردانه ای به قتل برساند.

بررسی داستان رستم و شغاد

«اصولاً مرگ پهلوان محبوب ملت را پذیرفتن، درد انگیزترین لحظه های بی پناهی و بی پشتوانگی است، زیرا هنگامی که چنین پهلوانی می میرد، فصلی از تاریخ به پایان می رسد و فصلی دیگر آغاز می شود که برای مردم سرشار از نگرانی و اضطراب و تردید است.» (آریا، ۱۳۷۲: ۶۳)

«اما نحوه ی مرگ را نیز نباید از نظر دور داشت. مرگ پهلوان اگر به صورت

طبیعی اتفاق بیفتد، بازگو کننده ی این نکته است که نظم موجود ادامه یافته، اما یکی از پشتوانه های خود را ازدست داده است. بنابراین فضای حماسی افتخارها دگرگون نشده و افرادی دیگر راه پهلوانی را ادامه می دهند. اما مرگی که در نبرد و در گرماگرم هیجانات و التهابات آن، گریبان پهلوان محبوب ملتی را می گیرد و به عبارت دیگر پهلوان کشته می شود، از نوعی دیگر است و این دیگر آن مرگی نیست که نظم را دگرگون نکند و روال زندگی عادی را دچار وقفه و سکون و احیاناً انحطاط و تزلزل نسازد، مرگی است در اوج، اما مایه های سقوط در ژرفای چاه را نیز با خود دارد و بیم استیلای بیگانه و خوف از دست رفتن همه چیز را با خویشتن می آورد.» (همان: ۶۴)

«شاید نماد «چاه» در داستان رستم، شب ناامیدی و سکوت و وحشت است، گویی پهلوان که در لحظه لحظه ی حیاتش، آرزویی را برآورده می ساخت و رویایی را تحقق می بخشید، با چنین مرگی آغازگر لحظه هایی است که از دست رفتن و از دست دادن ها را در خود می پروراند.» (رستگارفسایی، ۱۳۸۴: ۱۷۰)

مرگ رستم می تواند دلایل نهفته ی بسیاری داشته باشد که در ادامه به دو مورد از این دلایل اشاره می کنیم:

۱ - کینه توزی

«اگر مایه ی اصلی داستان های بزمی، مهر است، جوهر واقعی داستان های رزمی، بی گمان کین خواهد بود. بنابراین اگر بگوییم کین، درون مایه ی مستمر و مستدام شاهنامه است، سخنی به گزاف نگفته ایم، چراکه جنگ، مایه ی اصلی داستان های این شاهکار ادب فارسی است و کین توختن، انگیزه ی هر جنگ و کارزاری به شمار می رود.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۱۶۸)

فردوسی، کینه توزی را نتیجه ی حرص و آز آدمی می داند که آن هم ثمره ی

رشک و حسد در وجود انسان است. چرا که فرد حسود برای رسیدن به آرزوهای خویش، طمع می ورزد و در این راه از هیچ کاری ابایی ندارد. در داستان رستم و شغاد نیز خودخواهی، حسادت، بدبینی، خدعه و نیرنگ، کینه توزی، انتقام جویی و برادر کشی، ویژگی هایی هستند که در شخصیت شغاد به طور کامل مشاهده می شوند و در نهایت نیز همین ویژگی ها، موجبات کشته شدن رستم را فراهم می آورند.

«شغاد از جمله شخصیت هایی است که با اندیشه ای زشت و منفور، از یک سو وجود دیگرانی چون رستم را مانع بقای خود می بیند و از سوی دیگر نابودی و هلاکت هم نوع را شرط لازم برای ادامه ی حیات خویش می داند و با چنین پندار باطلی مانند درندگان می کشند تا کشته نشوند، تا باز هم بمانند و چاه بکنند و انتقام جویی کنند.» (پزشکی، ۱۳۸۲: ۵۸)

این همان ماجرابی است که به تکرار در عرصه ی تاریخ بشر عینیت می یابد و نمود و واقعیت می گیرد.

۲ - تقدیر

اگر هنگام خواندن داستان رستم و شغاد، ذهن ما تسلط تقدیر را باور نکند، هیچ یک از ترفندهای فردوسی را در واقع نماساختن داستان، کارساز نخواهیم یافت. همان طور که پیش از این اشاره شد، از بدو تولد شغاد، ستاره شناسان و پیش گوینان شومی و خبثت وی را پیش بینی کرده بودند و قاعدتاً این موضوع را به مرور زمان به خود وی نیز القا کرده اند. پس خودش نیز بر این باور است که سپهر با وی مهری ندارد و تباهی نسل و خاندان سام نیرم را بر دست او محتوم گردانیده است. از این رو هر چه می کند، از تأثیر انجم است و او مهره ای بیش نیست:

«چو این خوب چهره به مردی رسید به گاه دلیری و گردی رسید
کند تخمه‌سام نیرم تباه شکست اندر آرد به این دستگاه»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۳۲۴، ۴۱ و ۴۲)

در آن جایی که رستم سوار بر رخس با همراهان خود به شکارگاه یا در اصل قتلگاه می رود، به رغم بی تاب‌ی های رخس که از بوی خاک نمناک مضطرب و ترسان شده است، کوچک ترین احتمال توطئه و خطری را نمی دهد و حتی چنین فکری هم به ذهنش خطور نمی کند و در واقع بی صبرانه به استقبال مرگ می شتابد.

تقدیر و سرنوشت، ارتباط تنگاتنگی با بحث قدیمی «جبر و اختیار» دارد که به شکل های گوناگون و از سوی شخصیت ها و جریان های مختلف فکری، در دوره ها و زمان های متفاوت در جریان بوده است.

به هر روی می توان گفت که برخی از انسان ها، وارسته و روشن ضمیر بوده و بر اسرار و مکنونات عالم واقف و از پیش آمدهای مقدر، مطلع می باشند. اما شرح صدری که در واقع افاضه ی فیض الهی بر آنان است، مانع از افشای اسرار می گردد و آن ها خود را مانند دیگران نا آگاه جلوه می دهند و در میان خلق گمنام و پنهان هستند. رستم نیز با توجه به ویژگی های اخلاقی که در شاهنامه برای او ذکر شده است، می تواند یکی از این انسان های وارسته

باشد که از زمان مرگ خود آگاه است و بنا بر گفته ی مهدی اخوان ثالث در شعر «خوان هشتم»، «رستم اگر می خواست، می توانست از چاه خارج شود و خودش را از مرگ نجات دهد اما بر فرمان تقدیر و قضا و قدر الهی سر تسلیم فرود می آورد و از طرفی نیز پلیدی و پستی و نفرت انگیزی اهل دنیا، او را به ماندن در چاه مرگ و جان دادن در کنار یگانه یاور خویش (رخس) ترغیب می کند.» (رحیمی نژاد، ۱۳۸۱: ۵۵):

«قصه می گوید

این برایش سخت آسان بود و ساده بود
 هم چنان که می توانست او، اگر می خواست
 کان کمند شصت خم خویش بگشاید
 و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی
 و فراز آید

ور بپرسی راست، گویم راست
 قصه بی شک راست می گوید.
 می توانست او، اگر می خواست.

لیک...» (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۷۰)

نمونه ی دیگری از محتوم بودن قضا و قدر الهی و حضور روشن تقدیر در داستان
 رستم و شغاد، هنگامی است که شغاد، کمان را زه می کند و آن را به همراه دو تیر کنار
 دست رستم قرار می دهد.

در واقع این تقدیر است که خرد او را زایل کرده و از کار انداخته است تا آن
 چیزی که از پیش مقدر شده، انجام گیرد:

«چو رستم چنان دید، بفراخت دست چنان خسته از تیر بگشاد شست
 درخت و برادر به هم بر بدوخت به هنگام رفتن دلش بر فروخت
 شغاد از پس زخم او آه کرد تهمتن بر او درد کوتاه کرد»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۳۳۳، ۲۰۵ تا ۲۰۷)

به این ترتیب، شاید بتوان گفت بحث خیانت در شاهنامه با به میان آمدن بحث
 تقدیر و اعتقاد به وجود آن، تبرئه می شود و این نیز تقدیر آدمی است که فرمان
 سرنوشت را آزادانه گردن گذارد.

جنس دوم؛ سیاوش و سودابه

از نظر علم روان شناسی، «خیانت، برقراری ارتباط با فردی از جنس مخالف و خارج از چارچوب خانواده است.» (کاو، ۱۳۸۶: ۱۱)

از این تعریف روان شناسانه بر می آید که امروزه واژه ی «خیانت» در بیشتر موارد، خیانت زن به مرد و خیانت مرد به زن را که روز به روز در حال شیوع در جوامع است، به اذهان مردم متبادر می سازد. چنان که کتاب ها و مقالات بسیار زیادی در این رابطه به رشته تحریر در آمده و علم روان شناسی به کند و کاو در علل به وجود آمدن این معضل خانوادگی و اجتماعی و نیز فعالیت های قابل اجرا در جهت پیش گیری از این مسئله پرداخته است.

فردوسی در داستان سودابه و سیاوش، یک مثلث عشقی ایجاد کرده است که در سه گوشه ی آن، سیاوش، سودابه و کی کاووس قرار دارند.

سیاوش

سیاوش در شاهنامه نماد پاکی و پاکبازی است. نام سیاوش در اوستا دارای دو جزء است: «سیاوه» به معنای سیاه و «ارشن» به معنای مرد، قهرمان و خرس. دکتر مهرداد بهار معتقد است: «نام سیاوش به معنای (خدای شهید شونده ی نباتی) است و نمود آن در جامعه به شکل مراسم حاجی فیروز می باشد که در عید نوروز ظاهر می شود و سیاه کردن صورت حاجی فیروز، بازمانده ی آیین بازگشت این خدای شهید شونده ی نباتی است که از زیر زمین به روی زمین می آید و چون از جهان مردگان برمی گردد، سیاه چهره می باشد.» (بهار، ۱۳۷۶: ۲۱۳)

بنابراین قداست سیاوش از همان آغاز و به همراه نام وی نمودی ویژه دارد. گویی نام او، خود بیان کننده ی تمام خصلت ها و ارج و ارزش های او نزد قوم ایرانی است.

«تواضع و فروتنی، یکی از ویژگی هایی است که بر تمامی زندگی سیاوش سایه افکنده است و اوج شخصیت او در برخوردش با سودابه پدیدار می شود و آن، زمانی است که به خواهش سودابه تن در نمی دهد و پیمان پدر و فرزندی را نیکو به جای می آورد. البته جای شگفتی نیست، زیرا گویی سیاوش از گونه ای دیگر است» (نوروزی، ۱۳۸۹: ۹۷)، چنان که خود نیز به این امر اعتراف می کند:

«مرا آفریننده از فر خویش چنان آفرید ای نگارین ز پیش»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۳، ۲۹۸)

«سیاوش ارجمندترین پهلوان شاهنامه می باشد و فردوسی او را هم سنگ قهرمانان مطلوبی چون رستم، اسفندیار، سهراب و ایرج می داند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴:

۱۷۳)

چنان که رستم در اولین دیدارش با اسفندیار، او را به سیاوش همانند می کند:

«نمانی همی جز سیاوخش را مر آن تاج دار جهان بخش را»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۲۴۶، ۴۷۴)

«بیش ترین نمود جوانمردی و درست کار بودن سیاوش، زمانی است که کاووس فرمان قتل گروگان های تورانی را صادر می کند، اما سیاوش از اجرای این فرمان سر باز می زند و به کاووس می گوید که از فرزند، پیمان شکستن نخواهد که گناهی است بزرگ و نه در خور فر شاهی.

در واقع کاووس و سودابه، هر دو از سیاوش یک چیز می خواهند: «پیمان شکنی»،

یکی با افراسیاب و یکی با کاووس! و پاسخ سیاوش را می دانیم، پیمان داری و وفای

او عام و همه گیر است.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۵۲)

او آن چنان به سودابه عشق می ورزد که حتی زمانی که از بی گناه بودن سیاوش اطمینان حاصل می کند، اما راضی به کیفر سودابه نمی شود و دست آخر به محض این که سیاوش نزد او پا در میانی می کند، از خطای سودابه چشم می پوشد. «در واقع کاووس در داستان سیاوش، نماینده ی شخصیتی باور پذیر و ترسو است. او در پایان داستان به هیچ وجه در خور عشق خونین سودابه نیست، زیرا مرد غیرت باخته ی ترسویی است که رستم بی هراس از او، داستان خویش را به خون سودابه آلوده می کند.» (کریمی، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰: ۵۸):

«نگه کرد کاووس بر چهر او	بدید اشک خونین و آن مهر او
نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم	فرو ریخت از دیدگان آب گرم
تهمتن برفت از بر تخت اوی	سوی خان سودابه بنهاد روی
ز پرده به گیسوش بیرون کشید	ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر به دو نیم کردش به راه	نجنبید بر جای کاووس شاه»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۲، ۲۶۲۳ تا ۲۶۲۷)

بررسی داستان سیاوش و سودابه

اسطوره ی سیاوش از جاودانه ترین خاطرات ازلی ذهن و اندیشه ی ایرانیان است. در این اسطوره، جلوه هایی از تأثیرات

اجتماعی جامعه ی عصر شاعر نمود می یابد. «شاعر، با به نمایش گذاشتن خوبی ها و پاکی های نهاد سیاوش، آرزوهای انسان را در دست یابی به خوبی ها و پاکی ها به نمایش می گذارد، گویی سیاوش اسطوره ای است که در ذهن جامعه نمود خارجی یافته است.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۸۵)

«سیاوش در زندگانی خود در برابر سه آزمایش بزرگ قرار می گیرد: نا مادری اش،

سودابه که طهارت او را می‌آزماید، پدرش، کاووس که خردمندی او را و پدر زنش، افراسیاب که بزرگواری او را مورد آزمایش قرار می‌دهند و او از هر سه آزمایش سربلند بیرون می‌آید.» (مهاجرانی، ۱۳۷۲: ۳۰۸)

این توفیق و پیروزی در آزمون‌های دشوار موجب عزت و نیک‌نامی سیاوش می‌گردد و سرانجام سیاوش که هم‌چون لاله‌ای خونین در میان دو سنگ آسیای سودابه‌ی یمنی و افراسیاب تورانی در اوج پاکی و معصومیت و آینده‌بینی شهید می‌شود، به یکی از آرمانی‌ترین چهره‌های پهلوانی-اسطوره‌ای مبدل می‌گردد.

عشق در داستان سیاوش

مضمون زنی که اسیر عشق پسر خوانده‌ی خود می‌شود، تازه نیست. چنین مضمونی در ادبیات مذهبی، ایرانی و غربی با روایت‌های کم و بیش یکسان آمده است. «زلیخا، سودابه و فدر»، هر سه، زنانی متمول و متشخص هستند که دل به پسر خوانده‌ی خود می‌بندند و عاقبت رسوا می‌شوند. سودابه، حکایت ایرانی همان حکایات است که با اندکی تفاوت در شاهنامه نقل شده است.» (حائری، ۱۳۸۳: ۵۷)

تشابه سیاوش و سودابه با یوسف و زلیخا

داستان سیاوش و سودابه از جهات زیادی با داستان یوسف پیامبر و زلیخا مشابهت دارد که این امر بیان‌کننده‌ی پیوند فرهنگ دینی و ملی ما می‌باشد.

۱- فدر: تراژدی راسین، نمایش‌نامه‌نویس قرن هفدهم فرانسه که در سال ۱۶۷۷ به رشته‌ی تحریر در آمده است. حکایت در یونان قدیم اتفاق می‌افتد و ماجرای عشق فدر، همسر امپراتور یونان به پسر خوانده‌اش هیبولیت را بیان می‌کند. هیبولیت که در ضمن دل‌باخته‌ی زن دیگری است، عشق او را رد می‌کند و فدر از حسادت و انتقام‌جویی و تحت تأثیر دایه‌اش، او را متهم به ابراز عشق می‌نماید. امپراتور نیز پسرش را لعن می‌کند و از درگاهش می‌راند. هیبولیت هنگام ترک شهر، کشته می‌شود و فدر که زهر خورده است، پیش از مرگ، حقیقت را فاش می‌سازد.

یوسف و سیاوش، هر دو چهره ای زیبا و سیمایی برازنده در قرآن و شاهنامه دارند، یوسف آن قدر زیبا است که به موجودی فراتر از انسان تشبیه شده است: «... فلما رأیینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن حاش لله، ما هذا بشراً... پس آن گاه که یوسف را دیدند، بزرگش شمردند و دست های خود را بردند و گفتند: تبارک ا... که این پسر نه آدمی است، بل که فرشته ی بزرگ حسن و زیبایی است.» (قرآن مجید، یوسف: ۳۱) و سیاوش به قدری زیبا است که به قول مؤلف شاهنامه ی ثعالبی، زیبایی او حیرت انگیز بوده است: «چندان که مردم می خواستند با چشمان خود او را بخورند و بیاشامندش.» (ثعالبی، ۱۳۸۵: ۱۱۹)

مهر یوسف زیباروی در دل زلیخا می افتد و مهر سیاوش، نامادری اش سودابه را گرفتار می کند.

زلیخا با فکر شومی که به سر دارد، یوسف را به اندرونی دعوت می کند و درها را می بندد و خود را در اختیار یوسف قرار می دهد؛ و سودابه نیز با سیاوش می گوید: «زمن هرچ خواهی همه کام تو برآرم، نیچم سر از دام تو»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۸۳)

یوسف (ع) و سیاوش، هر دو از ترس نفس به خداوند پناه می برند و سرانجام این حادثه، ناکامی دو دلداده است. به ناچار یوسف و سیاوش مجرم شناخته می شوند و شایسته ی کیفر و عقوبت.

در مورد اول، یوسف بی گناه تر جلوه می کند و در دومی، بی گناهی سودابه آشکارتر می شود تا جایی که حتی کاووس هم این حادثه را باور می کند و در صورت اثبات بی گناهی همسرش، قصد بریدن سر سیاوش را می پروراند.

اما عزیز مصر که فقط زلیخا را گناه کار می داند و از ابتدا یوسف را به عنوان غلام برای همسرش خریده است، تقریباً بی اعتنا است و از استغفار و توبه ی زلیخا راضی می شود.

این گونه از راز دل او آگاهی دارد.

۲ - گذر از آتش

به گواهی شاهنامه هنگامی که کاووس، خشمگین از سیاوش در حال صدور فرمان قتل وی است، بزرگان ایران مانع از اجرای این تصمیم عجولانه شده و پیشنهاد می‌کنند که سیاوش از آتش گذر کند. در این صورت اگر گناه کار باشد، آتش، مکافات او خواهد بود و اگر گناهی مرتکب نشده باشد، به سلامت از آتش خواهد رست. سیاوش نیز بر این حکم رضایت می‌دهد و به سلامت از آتش می‌گذرد و به این ترتیب بی‌گناهی او در مقابل چشم همگان به اثبات می‌رسد.

«چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود
 چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت»
 (همان: ۳۶، ۵۱۳ و ۵۱۴)

«سیاوش، گذشتن از آتش را به منزله‌ی تولدی دوباره برای خود می‌داند. زیرا همان گونه که آب، نماد زادن است، شاید بتوان عبور از آتش را گریز از مرگ و پایان مثالی وضع بودن دانست. یعنی پایان جهالت و بی‌مسئولیتی کودک، چنان که در آیین ملت‌هایی چون سرخ پوستان رایج است.
 البته این دو عنصر آب و آتش در خواب هم بر سیاوش ظاهر می‌شوند و آن، هنگامی است که او طوفان حادثه‌ساز مرگ را بر آشیان زندگی‌اش احساس می‌کند.»
 (قاسمی، ۱۳۸۷: ۴۲)

در نهایت سیاوش چون اندیشه‌ی پلیدی در سر نداشت، از آتش در امان ماند. جی. سی. کوپاچی در کتاب خود با عنوان «آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان» می‌گوید: «سودابه در افروختن آتش علیه سیاوش، به گونه‌ای کینه‌ی کهن خویش

از رستم را نمایان می سازد، چرا که سیاوش دست پرورده ی رستم است.» (کوپاچی، ۱۳۵۳: ۸۴)

شاید دلیل کینه ی سودابه نسبت به رستم این باشد که رستم نقش تحدید کننده ی شاه را دارد و مانع از نفوذ و سلطه ی زنانه ی سودابه بر دل و جان کی کاووس است. از سوی دیگر رستم، پرورنده ی سیاوش است؛ سیاوشی که دست رد بر عشق سودابه زده است. گویی سودابه در وجود رستم، حقارت خود را باز می یابد که این گونه نسبت به او کینه ور است.

۳ - عدم کیفر سودابه توسط کی کاووس

پس از آن که سیاوش به سلامت از آتش می گذرد و بی گناهی خود را اثبات می کند، با پا در میانی خود، سودابه را از مجازات مرگ می رهااند:

«سیاوش چنین گفت با شهریار که دل را بدین کار رنجه مدار
به من بخش سودابه را زین گناه پذیرد مگر پند و آید به راه»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۳۸، ۵۴۸ و ۵۴۹)

می توان گفت دلیل این امر، تنها محبوبیت سودابه در نزد شاه نیست. بل که همان طور که پیش از این اشاره شد، به نظر می رسد که سیاوش نیز دوست دار سودابه است. اما وفاداری، عنصری قوی تر در وجود او است و همین عنصر است که مانع می شود دامان سیاوش به گناه آلوده گردد.

کاووس نیز به چند دلیل سودابه را از مجازات معاف می کند: اول آن که سودابه در گرفتاری کاووس در هاماوران، با او هم دردی کرده و در سخت ترین شرایط، وفاداری خود را نسبت به او نشان داده است. ضمن این که سیاوش، قلبی مهربان دارد و خواهان کیفر دیدن سودابه نیست. کاووس نیز از عشق سودابه به سیاوش آگاه گشته

و خود، دل در گرو سودابه دارد، بنابراین از گذشت سیاوش سود می جوید و از گناه سودابه چشم پوشی می کند:

«بهانه همی جست زان کار، شاه
سیاوش را گفتم بخشیدمش
بدان تا ببخشد گذشته گناه
از آن پس که خون ریختن دیدمش»
(همان: ۵۵۲ و ۵۵۳)

۴ - آگاهی سیاوش از سرنوشت خود

در آن زمان که سیاوش با همسرش فرنگیس به راز گفتن پرداخته است، سرنوشت و عاقبت کار خود را نزد فرنگیس پیش گویی می کند:

«از این پس به فرمان افراسیاب
ببرند بر بی گناه بر سرم
مرا تیره بخت اندر آید به خواب
ز خون جگر برنهند افسرم
نه تابوت یابم نه گور و کفن
نه بر من بگرید کسی ز انجمن»
(همان: ۱۴۱، ۲۱۸۶ تا ۲۱۸۸)

آگاهی سیاوش از سرنوشت خود را می توان به ارتباط او با سروش مربوط دانست. «سیاوش در بیداری و خواب، تجسم و تظاهری از ایزد سروش است. او چون سروش، پارسای خوش اندام جهان آرای مقدس، سرور راستی و وابسته به ایزد مهر است. از ایران می گریزد و تن به مرگ می دهد تا «مهر دروج» نباشد. او هم پیمان دار و در عشق و مرگ، «تن فرمان» است. پاره ای از خصال این مرد، چون پرتوی از ویژگی های آن ایزد می نماید. سیاوش، انسانی سروشانه و قربانی و شهیدی است با ویژگی های آن.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۱۶۶ و ۱۶۷)

۵ - مرگ سیاوش

بخش عظیمی از شاهنامه ی فردوسی، با زندگی و مرگ سیاوش و استمرار توختن

هوش می‌گردد و یک هفته با زابلیان بر این مصیبت سوگواری می‌کند:

«همه شهر ایران به ماتم شدند
پر از درد نزدیک رستم شدند
چو یک هفته با سوگ و با آب چشم
به درگاه بنشست پر درد و خشم»
(همان: ۱۷۲، ۲۶۲۹ و ۲۶۳۰)

و بدین گونه نخستین سوگواری‌ها در ماتم سیاوش برگزار می‌شود.

سیاوش، دست پرورده‌ی رستم است، زمانی که کودکی بیش نبود، مهر او در دل رستم افتاد و رستم بر آن شد تا وی را در کنار خود پرورش دهد. بنابراین رستم، استاد رزم و بزم و کمالات انسانی سیاوش است، اما شخصیت سیاوش چندان از زندگی رستم جدایی‌ناپذیر است که می‌توان گفت «اگر سیاوش نبود، رستم، رستم نمی‌شد. قسمت عمده‌ی شخصیت جهان پهلوان رستم در کین خواهی سیاوش پرورده می‌شود و در همین دوره است که وی از پهلوان بزرگ، به انسان بزرگ ارتقا می‌یابد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۸۹ و ۹۰)

رستم چنان از مرگ مظلومانه‌ی سیاوش اندوهناک و خشمگین می‌شود که بدون درنگ کمر به کین خواهی سیاوش می‌بندد:

«به یزدان که تا در جهان زنده‌ام
به کین سیاوش دل آکنده‌ام»
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۳، ۲۶۳۹)

رستم همواره بر این عقیده است که بزرگ‌ترین مصیبت زندگی او و بزرگ‌ترین مصیبت ایران، قتل سیاوش بوده است. به همین دلیل سپاهیاناش را آماده کرده و ابتدا روی به درگاه کاووس می‌نهد و سودابه را که مسبب اصلی قتل سیاوش است، از کاخ و سراپرده‌اش به زاری بیرون می‌کشد، از موهایش می‌گیرد و او را با خنجر از میان به دو نیمه می‌کند و می‌کشد،

بی‌آن‌که حتی کاووس که سخت دل‌سپرده‌ی این زن است، کم‌ترین عکس

العملی نشان دهد یا این عاقبت شوم را ناخوش دارد.

به این ترتیب جهان پهلوان، سودابه را به مکافات و پادافره نیرنگ خویش می‌رساند. البته اگرچه از دیدگاه جامعه‌شناختی، سودابه کیفر گناهش را دیده است، اما از دیدگاه اسطوره‌شناختی، این مرگ علتی به زیبایی عشق دارد.

دکتر قدمعلی سرامی معتقد است: «سیاوش دریافت که سودابه در عشق خویش صادق است که هیچ پندار و گفتار و کرداری را از خدا و شوی و فرزندان پنهان نمی‌کند... تنها گناه سودابه این است که عشق پاک و شعله‌ور خویش را به مردی سرد مزاج و ناآگاه از مهرورزی اظهار کرده است؛ مردی که حتی مهربانی مادر را نیز نوبر نکرده بود. سیاوش، مهری بود بی نار و آتشی عشق سودابه می‌توانست ثنویت درونی آفتاب را در او به بار بنشانند...» (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۱)

«تقابل سیاوش و سودابه در واقع رویارویی عقل و عشق است که پیکرینگی پذیرفته است. عاشق از بند همه چیز و همه کس، حتی خودی خویش رسته است.» (همان: ۴۸)

رستم پس از کشتن سودابه، به توران لشکر می‌کشد و با بی‌رحمی انتقام سیاوش را از افراسیاب و تورانیان می‌ستاند.

«به گردان چنین گفت رستم که من
براین کینه دادم دل و جان و تن
که اندر جهان چون سیاوش سوار
نبندد کمر نیز یک نامدار
چنین کار یکسر مدارید خرد
چنین کینه را خرد نتوان شمرد
ز دل‌ها همه ترس بیرون کنید
زمین را ز خون، رود جیحون کنید»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۲، ۲۶۳۵ تا ۲۶۳۸)

بر اساس دیدگاه ایران باستان و آن چه که در شاهنامه وجود دارد، کیفر، روندی است خدایی و مکافات، قاموس طبیعت است، بنابراین آن کس که کین کشته‌ای را

باز می‌ستانند، در راستای تقدیر عمل کرده است. بر اساس این دیدگاه، رستم نیز در کین خواهی سیاوش وظیفه‌ی خویش را به انجام رسانیده و در راستای تحقق تقدیر گام برداشته است.

تأثیر اسطوره‌ی سیاوش بر ادبیات فارسی

اسطوره‌ی کشته شدن مظلومانه‌ی سیاوش وانعکاس آن در ادب فارسی، جایگاه ویژه‌ای دارد و همواره یکی از تلمیحات

دل‌نشینی بوده است که شاعران برای ابراز عواطف خویش از آن سود جستند و ابعاد مختلف شخصیت او هم چون تعهد نسبت به پیمان، پاکی نفس، عدم خیانت و خردمندی را در آثار و سخنان خود منعکس کرده‌اند.

«خون سیاوش»، «کین سیاوش» و «گیاه پر سیاوشان» از جمله مواردی است که در اشعار شاعران فارسی‌زبان برای بیان مقاصدی خاص راه یافته‌اند:

– «شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی از مظلومه‌ی خون سیاوشش باد»
(دیوان حافظ، ۱۳۷۷: ۷۲)

– «من کلام آخرین را
بر زبان جاری کردم

هم چون خون بی‌منطق قربانی بر مذبح

یا هم چون خون سیاوش». (شاملو، ۱۳۸۴: ۷۳۶)

اشارات داستانی مربوط به سرنوشت سیاوش، در آثار نویسندگان نیز تبلور یافته است که ملموس‌ترین نمونه‌ی آن، رمان «سووشون» نوشته‌ی سیمین دانشور است. «سیمین دانشور در این رمان، داستان سیاوش و سودابه را در نظر داشته است. قهرمان «سووشون» که یوسف نام دارد و از همکاری با نیروهای اجنبی امتناع می

شکر و سپاس، پرهیز از گناه، دورنگری و عاقبت اندیشی، دعا و نیایش و... به عنوان اخلاقیات نیک مطرح و ستوده شده است.

اما در مقابل این صفات پسندیده ی اخلاقی، خوی های زشت و مذمومی چون دروغ و دروغ‌گویی، کینه ورزی و ستیزه جویی، حرص و آز، رشک و حسد، ظلم و بیدادگری، تکبر، خشم، هوا و هوس و... به عنوان رذایل اخلاقی مطرح شده و به شدت مورد انتقاد فردوسی قرار گرفته است.

به عنوان مثال، فردوسی در عین حالی که از وفاداری سودابه با کاووس در دوران زندانی بودنش در هاماوران می گوید، از بی تقوایی او با سیاوش و خیانتش نسبت به کاووس نیز سخن می راند.

یا در داستان رستم و تهمینه، رستم تا زمانی که موید عقد میان او و تهمینه را جاری نکرده است، به وی نزدیک نمی شود و این نکته، دین ورزی و تقید به اخلاقیات در ضمیر فردوسی حکیم را به نمایش می گذارد.

علاوه بر شاهنامه، در منابع دینی ما نیز اخلاق جایگاه ویژه ای دارد، به گونه ای که از آن به عنوان «پایه ی دین» نام برده شده است.

به تعبیری دیگر «خداوند، بزرگ ترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضایل است و قرب و نزدیکی به او، جز از طریق چنگ زدن به اخلاق الهی امکان پذیر نیست. پس فضایل اخلاقی مایه ی نجات و رستگاری انسان و رساننده ی او به سعادت ابدی می باشد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۳)

نخستین فیلسوفی که اخلاقیات را وارد فلسفه کرد، سقراط، فیلسوف یونانی در قرن پنجم قبل از میلاد بود. «سقراط، پایه ی اخلاق را زشتی و زیبایی عنوان کرد و به طور مفصل و گسترده درباره ی خوبی «عدالت و نیکوکاری» و بدی «ظلم و فساد» بحث کرد و روشن گردانید که عدالت، رفتاری به جا می باشد و هر رفتاری در جای

خود زیبا است و هر زیبایی، دوست داشتنی و خوب است.» (علوی سرشکی، ۱۳۸۹: ۱۵ اردیبهشت)

با ورود اخلاقیات به فلسفه، فصل جدیدی از مناظرات فلسفی به وجود آمده و نظریه پردازان و فلاسفه ی جهان به ارائه ی نظریات متعددی در این خصوص پرداخته اند. فردوسی نیز هنگامی که پا به عرصه ی حماسه می نهد، مانند فلسفه و دین، نسبت به اخلاق و اخلاقیات بی تفاوت نبوده و می بینیم که در کنار خلق صحنه های جنگ و ایران پرستی، در بزرگ ترین کتاب حماسی ادب فارسی، بر آموزش و تأکید بر آموزه های اخلاقی همت می گمارد.

دلیل وجود موضوعات حکمی و اخلاقی در شاهنامه را می توان پند آموز بودن شخصیت شاعری و فردی فردوسی دانست. فردوسی در نصیحت و پند آموزی اخلاقی، هم ردیف با مخاطب قرار می گیرد و از نگاه او به دنیا می نگرد و به همین دلیل مخاطب شاهنامه هیچ گاه خود را از فردوسی جدا نمی بیند.

در شاهنامه نگرش شاعر و مخاطب در هر افقی، در یک سطح قرار دارد و شاعر، گاه پند و اندرز خود را از طریق شخصیت های داستان ها، پهلوانان و قهرمانان به مخاطب خود القا می کند و گاهی نیز از زبان افراد مجهولی با عناوین مختلف همچون موبد پیر، دهقان سخنگوی، پیر پاک دل و... به بیان نصایح می پردازد. این شخصیت ها کسانی هستند که ما هیچ گاه به هویت آن ها پی نمی بریم اما گفته های آنان مانند سخنان بزرگان گذشته، ارزش مند و قابل توجه است.

نتیجه گیری

پس از بررسی اجمالی انواع خیانت در شاهنامه، به این نکته می رسیم که فردوسی در اثر جاودان خود از دیدگاه های مختلف به این صفت ناپسند اخلاقی نگریسته

است. اما آن چه که جالب به نظر می‌رسد، این است که شاهنامه همواره در مقابل همه‌ی این موارد موضع یکسانی داشته است: در همه جای شاهنامه، خیانت مذموم بوده و شخص خیانت کار اگرچه در ابتدا پیروزی‌هایی به دست می‌آورد، اما در نهایت به سزای اعمال ننگین خویش می‌رسد.

اما شاهنامه از این موضوع نیز غافل نمانده است که خیانت اثر خود را بر روی جامعه گذاشته و ممکن است به قربانی شدن قهرمانان و تغییر مسیر تاریخ منجر شود. به عبارت دیگر اگرچه خیانت کار در انتها به سزای عمل خویش می‌رسد، اما روی دادن عمل، تبعات جبران‌ناپذیری داشته که به مرگ رستم‌ها و سیاوش‌ها می‌انجامد. در واقع فردوسی در شاهنامه علاوه بر موضع‌گیری اخلاقی در برابر بحث خیانت، به بررسی نتایج جامعه‌شناختی آن نیز دست می‌زند و همچنین عوامل روان‌شناختی را که چون حسادت، عشق و... در انگیزه‌ی خیانت مؤثرند، مورد بررسی قرار می‌دهد. تکرار عنصر خیانت در طول سال‌ها و قرن‌هایی که داستان شاهنامه پیش می‌رود، به نوعی بیان‌کننده‌ی این نکته است که این امر در سال‌ها و قرن‌های پس از شاهنامه نیز ادامه یافته و همواره ناپسند و مذموم بوده است.

شاهنامه نه تنها یک روایت تاریخی از حوادث زندگی گذشتگان و پادشاهان است، بل که کتابی آموزنده محسوب می‌شود در باره‌ی اخلاقیات و آن چه که انسان باید «باشد» (نه آن چه که «هست»).

فهرست منابع و مآخذ

- آریا، داریوش. آخرین نبرد و مرگ رستم، تهران: حافظ نوین، ۱۳۷۲.
- اخوان ثالث، مهدی. مجموعه ی «در حیاط کوچک پاییز در زندان»، تهران: زمستان، ۱۳۷۹.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. داستان داستان ها، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۴.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۴.
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶.
- بولن، جین شینودا. نمادهای اسطوره ای و روان شناسی زنان، ترجمه ی آذر یوسفی، تهران: روشنگران، ۱۳۷۳.
- پاشایی، محمد رضا. مقاله ی «مقایسه ی اجمالی داستان یوسف پیامبر و سیاوش»، روزنامه ی کیهان، ۱۳ مهر ۱۳۸۷.
- پزشکی، نجمه السادات. مقاله ی «رستم و شغاد»، مجله ی کیهان فرهنگی، آبان ۱۳۸۲، ش ۲۰۵.
- تقوی گیلانی، محمد حسین. فرهنگ نام های شاهنامه، مشهد: عروج اندیشه، ۱۳۸۳.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. شاهنامه ی ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، ترجمه ی محمود هدایت، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- جوانشیر، ف. م. حماسه ی داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه ی فردوسی، تهران: قلم فردا، ۱۳۸۳.
- جوهری، شکیب سادات. مقاله ی «پیامدهای زیان بار کینه توزی»، روزنامه ی آرمان، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹.

- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد. دیوان اشعار، با استفاده از نسخه ی تصحیح شده ی محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات گنجینه، ۱۳۷۷.
- حائری، شهلا. مقاله ی «سودابه ای دیگر»، ماه نامه ی بخارا، ش ۳۸، مهر ۱۳۸۳.
- حریری، ناصر. سرگذشت قهرمانان شاهنامه، ج ۲، بابل: آویشن، ۱۳۷۹.
- حسینی اصل، شعبان. مقاله ی «ازسوغ سیاوش (سووشون)»، نشریه ی آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۳۵، سال چهاردهم، زمستان ۱۳۷۸.
- حنیف، محمد. قابلیت های نمایشی شاهنامه، تهران: سروش، ۱۳۸۳.
- دانشور، سیمین. سووشون، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.
- دین پرور، جمال الدین. از پارسایان برایم بگو: ترجمه ی خطبه‌های نهج البلاغه پیرامون تقوا، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹.
- ربیعی کهرودی، فاطمه. مقاله ی «زلیخا و سودابه در هم‌آورد نیرنگ - تحلیل تطبیقی داستان سیاوش شاهنامه با یوسف (ع)»، روزنامه ی آفتاب یزد، ۸ بهمن ۱۳۸۴.
- رحیمی نژاد، کاظم. تجربه های همه تلخ (نگاهی به سروده های مهدی اخوان ثالث)، تهران: آفرینه، ۱۳۸۱.
- رستگار فسایی، منصور، بیست و یک گفتار درباره ی شاهنامه و فردوسی، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۶۹.
- رستگار فسایی، منصور. فردوسی و هویت شناسی ایرانی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- زارع، حسن. مقاله ی «کینه توزی، گذشت، دین و سلامتی»، سایت روان شناسی. سرامی، قدمعلی. از رنگ گل تا رنج خار: شکل شناسی داستان های شاهنامه، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- سرامی، قدم علی. مقاله ی «تحلیلی نو از داستان سیاوش و سودابه»، کتاب ماه ادبیات، ش ۲۵، اردیبهشت ۱۳۸۸.

- شاملو، احمد. مجموعه ی آثار، دفتر یکم: شعرها، تهران: نگاه، چ ۶، ۱۳۸۴.
- عابدی ورکی، آریتا. تحلیل جامعه شناختی داستان سیاوش در شاهنامه ی فردوسی [پایان نامه]، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات [مشهد]، ۱۳۸۴.
- علوی سرشکی، سید محمد رضا. مقاله ی «سقراط پایه گذار فلسفه ی اخلاق فضیلت محور»، پایگاه تخصصی فلسفه و کلام، فروردین ۱۳۸۹.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چ ۱۰، ۱۳۸۸.
- قاسمی، عباس. خون سیاوش، تهران: پگاه، ۱۳۸۷.
- قرآن مجید، ترجمه ی استاد مهدی محبی الدین الهی قمشه ای، خط: عثمان طه، تهران: الواهب الهی، ۱۳۸۸.
- کاوه، سعید. همسران و بی وفایی و خیانت: بررسی عوامل مؤثر و شناخت ویژگی ها و عوامل تشکیل دهنده و پی آمدهای ناشی از عارضه ی بی وفایی و خیانت میان همسران، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- کریمی، محمد. حماسه ی حماسه ها، تهران: ویسمن، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰.
- کوپاچی، جی. سی. آیین ها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمه ی جلیل دوست خواه، تهران: انتشارات بنیان فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- متقی، سعیده. مقاله ی «بحران خیانت و زندگی روزمره؛ چرا انسان ها دیگر اعتماد نمی کنند؟»، مجله ی موج اندیشه، ۱۹ دی ۱۳۸۸.
- محللاتی، طاهره. تراژدی آفرینی در سه داستان شاهنامه (ایرج، رستم و سهراب، سیاوش) [پایان نامه]، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، ۱۳۸۴.
- مسکوب، شاهرخ. سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، تهران: خوارزمی، چ ۵، ۱۳۵۷.

مکارم شیرازی، ناصر. اخلاق در قرآن، ج ۱، تهران: تاریخ ما، ۱۳۸۱.
مهاجرانی، سید عطاء... . حماسه‌ی فردوسی: نقد و تفسیر نامه‌ی نامور، ج ۱،
تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲.

نگهبان، حمید رضا. سرگذشت رستم: داستان تولد و مرگ رستم (به همراه شرح
ابیات و واژه‌های دشوار و برگردان متن منظوم به نثر)، مشهد: شرکت به نشر، ۱۳۸۱.
نوروزی، غلامرضا. مقاله‌ی «چند کلمه درباره‌ی مقاله‌ی (تحلیلی نو از داستان
سیاوش و سودابه) نوشته‌ی دکتر قدمعلی سرامی، کتاب ماه ادبیات، ش ۴۰، مرداد
۱۳۸۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی